

## تابستان خود را چگونه گذرانید؟

اندر احوالات تابستان آورده‌اند، ایامی است که انسان برای سرتاسر ۹۰ روز آن یادگیری پنج زبان خارجی، به‌دست‌آوردن ۱۵ مهارت، شروع یادگیری ۲۵ رشته هنری، ۱۲۵ برنامه مفرد تدارک می‌بیند، اما در نهایت با آرزوی سلامتی و بدنی عاری از زخم بستر در اثر نشستن و خوابیدن‌های طولانی، چشمانی بینا در اثر زدن بیش از حد به رایانه و تلویزیون، ستون فقراتی سالم در اثر نشستن‌های طولانی‌مدت و به شیوه حرکت‌های نمایشی برنامه عصر جدید زیر پریز برق و پرکننده باتری (شارژر) متصل به گوشی همراه، چهارگوشه زمین منزل را می‌بوسد و راهی مدرسه می‌شود برای سالی توأم با موفقیت!

از عجایب این ایام، تجدید مداوم انگیزه‌هاست. یعنی اول تابستان با خود می‌گویی بگذار پنج روز استراحت کنم و بعد از آن شروع کنم. روز پانزدهم تعطیلات به خودمان که می‌آییم، می‌گوییم حالا اشکال ندارد. یکی از کلاس‌هایی را که می‌خواستیم نمی‌روم. روز سی‌ونهم می‌گوییم حالا اشکال ندارد، برنامه‌ها را نصف می‌کنم. چیزی را از دست ندادم! در نهایت، در هفته آخر تعطیلات به خودمان می‌گوییم، خب، حالا کاری که نکردم، دست‌کم لذت تعطیلات را این هفته آخر هم حلالش کنم!

به هر حال، ما سال‌ها تابستان خود را به همین شیوه گذرانده‌ایم. هر سال هم انشایش را همین‌طور خوانده‌ایم و نمره خوبی هم گرفته‌ایم؛ آن قدر که معلم می‌خندید.

## ابزار پرنده

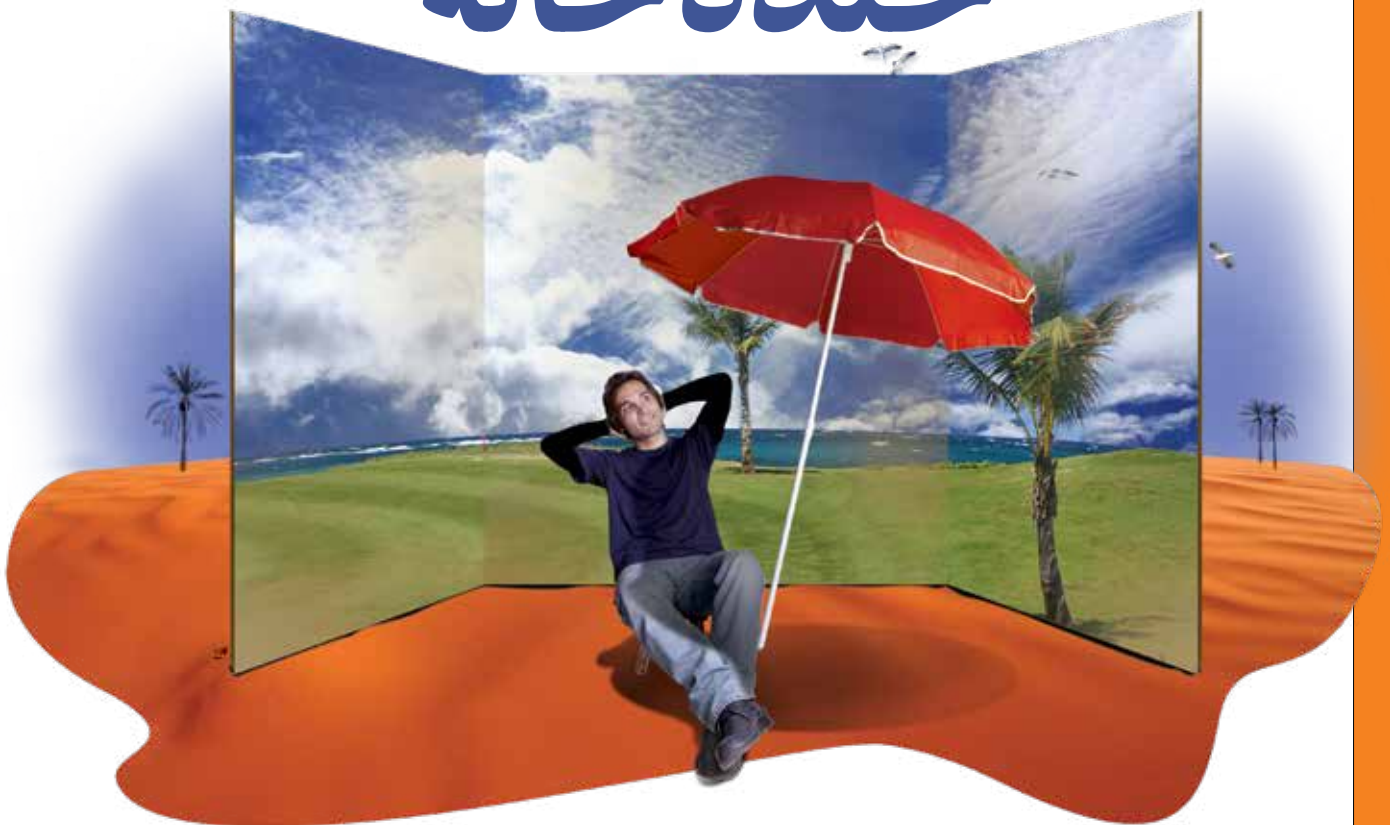
در کلاس الزامات محیط کار بودیم. معلم داشت از ایمنی کار می‌گفت و اینکه باید از کفش و دستکش مناسب استفاده شود. در مواقعی که خطر پرتاب براده یا شیء دیگری هست، باید از عینک مخصوص استفاده شود. شکل درست ایستادن در حین گرفتن ابزارها باید رعایت شود. دقت لازم در حین کار وجود داشته باشد و ... مجتبی گفت، آقا اجازه، اگر براده پرتاب شد، عینک می‌زنیم، اما اگر خود ابزار پرتاب شد چه کار کنیم؟

– یعنی چه؟  
– آقا یک دریل در کارگاه هست که آن قدر لرزش دارد که براده پیشکش، خود دریل هم میل به پرتاب شدن دارد. مورد داشتیم که داشت یکی از بچه‌ها را پرتاب می‌کرد. یک اره دیسکی هم در کارگاه داریم که وقتی آن را روشن می‌کنیم، انگار پره‌های چرخ‌بال (هلیکوپتر) راه افتاده‌اند و به راحتی می‌توان با آن پرواز کرد. معلم گفت بگذارید با مدیر صحبت کنم. کارگاه شما درس الزامات محیط کار نمی‌خواهد، یک تور نجات می‌خواهد که شما و ابزار را با هم بگیریم تا به در و دیوار نخورید! با یک درس با عنوان «شکار حادثه‌دیده در هوا!»

## فضای مجازی

تبلیغات در فضای مجازی به طرز حیرت‌آوری توهین‌آمیز شده است؛ یعنی جوری شده که هم کسی که دارد تبلیغ می‌کند و هم کسی که تبلیغ را می‌خواند، هر دو می‌دانند قضیه چیست.

# خنده‌خانه





که هر کس نمی‌دانست، فکر می‌کرد حق با اوست! یادم هست، از ابتدای سال تحصیلی قبل تا آخر آن ۱۵ بار در مراسم ختم پسرخاله دوستش شرکت کرده بود. برای همین تکلیف را انجام نداده بود!

یک بار سر کلاس معلم داشت از بچه‌ها می‌پرسید می‌خواهید بعد از هنرستان چه کنید، درس دانشگاهی را ادامه می‌دهید یا وارد بازار کار می‌شوید؟

هر کدام از بچه‌ها چیزی می‌گفتند. به این دوست عزیزمان که رسید، گفت: می‌خواهم در دانشگاه ادامه تحصیل بدهم. معلم که شناخت خوبی از او داشت، گفت، چقدر خوب، همین رشته خودت را!! گفت نه. می‌خواهم در آزمون سراسری (کنکور) در رشته هوافضا شرکت کنم. آخر خیلی دوست دارم هوافضا بخوانم و طراح فضاپیما بشوم.

معلم سعی کرد به او گوشزد کند که هدف‌های خیلی خوب است، اما رویاپردازی به‌تنهایی کاری از پیش نمی‌برد. باید اراده داشت و زحمت کشید. باید متمرکز بود و حواس را جمع هدف کرد و از این حرف‌ها، که دوستان گفت: «استاد این‌هایی که می‌گویی خیلی سخت است. حالا همین‌طوری که هستم شاید شد و شاید طراح فضاپیما شدم!»

معلم گفت: «یک جایی مسابقه پرواز حیوانات برگزار می‌شد، دیدند یک آقای افسار خورش را گرفته است و دارد به مسابقه می‌برد. به او گفتند آقا اینجا مسابقه پرواز حیوانات است، اگر می‌خواهی شرکت کنی، لاف‌لاقی یک پرنده با خودت ببر. خر که نمی‌تواند پرواز کند!» آن مرد در پاسخ گفت: «من که پرنده ندارم، حالا همین زبان بسته را می‌برم. خر است دیگر، بکوه دیدی پریدا!

خیلی جدی و بدون شوخی فرض را بر فهم و شعورنداشتن مخاطب گذاشته‌اند و اصرار دارند مخاطب را با گوش‌های مخملی تصور کنند.

مثل همین‌ها که تبلیغ بازارهای مالی و معامله‌گری می‌کنند و الان هم فراوان شده‌اند. یکی نیست بگوید آخر تو که از صبح تا شب در فضای مجازی پرسه می‌زنی و از تمام لحظات زندگی‌ات گزارش زنده منتشر می‌کنی، کی فرصت می‌کنی معامله کنی؟ خودت کی وقت کردی از راه معامله پولدار شوی؟ البته بعضی‌هایشان پولدار هستند، اما نه از طریق بازارهای مالی، بلکه از طریق فروش بسته‌های آموزشی معامله‌گری! همه‌شان هم می‌گویند ما که نیازی به این چیزها نداریم. بار خودمان را بسته‌ایم و فقط برای کمک به هم‌وطنانمان آموزش می‌دهیم. قدیمی‌ها می‌گفتند هیچ گربه‌ای محض رضای خدا موش نمی‌گیرد. آن هم این تعداد گربه! باز اگر یکی دو تا بودند یک حرفی، اما الان از هر سه نفر، چهار نفر نهنگ بازارهای مالی اند!

### شخصیت ضد هنرستانی

سر کلاس که می‌نشستیم، خیلی عجیب به در و دیوار خیره بود. اصلاً انگار در این عالم نبود. معلم که صدایش می‌زد، در نهیب اول، عقل و هوشش سر جایش می‌آمد و می‌گفت هان؟! و معلم دوباره سؤالش را تکرار می‌کرد و او دوباره می‌گفت آهان!

هر بار برای انجام‌دادن تکلیف و درس‌نخواندن بهانه‌ای در آستین داشت. چیزهایی می‌گفت که واقعاً جفت و جور کردنش برای نصف بچه‌های هنرستان قفل بود. غول مرحله آخر بهانه‌آوری محسوب می‌شد بزرگوار! طوری هم این بهانه‌ها را به زبان می‌آورد و عاقل اندر سفیه برای مخاطب جا می‌انداخت